

شب شرکت

نشریه واحد خواهران بسیج دانشجویی دانشگاه حکیم سبزواری



روز دانشجوی مبارک

HAPPY
STUDENT
DAY

IRANIAN
ARCHITECTURE
CENTER

ویژه نامه

به همراه مصاحبه ویژه با جناب آقای دکتر مجید مومنی مقدم



فهرست مطالب

- ✓ صاحب امتیاز: واحد خواهران بسج دانشجویی دانشگاه حکیم سبزواری
- ✓ مدیر مسئول: فاطمه رامشینی
- ✓ سردبیر: محدثه سرمدی
- اعضای هیئت تحریریه: فاطمه رامشینی، لیلا زمانی، حانیه رضایی محبوبه خاکپور، فاطمه حبیبی، نرجس دائمی، زینب و جیهی، نرجس نادرزاده
- ✓ گردآوری تصاویر: مبینا نعمتی، بهاره سادات عسگریان
- ✓ گرافیکست و صفحه آر: راضیه سادات عمادی خواه
- ✓ باتشکر فراوان از: خانم نرگس رعنائی، مرضیه شیخ و جناب آقای دکتر مجید مومنی مقدم

۱
۲
۲
۴
۵
۷
۱۱
۱۴

سخن سر دبیر
به سبک شهدا
وقتی موذن جامعه برمی خیزد
روایت دکتر شریعتی از ۱۶ آذر
در بسج دانشجویی چه می گذرد؟
مصاحبه
خط طنز
معرفی کتاب

سخن سردایر

بیست سال بعد ، شما از کارهایی که انجام نداده‌اید ناراحت می‌شوید، نه کارهایی که انجام داده‌اید،

پس طناب قایق‌تان را از ساحل باز کنید و از ساحل امن خود به سوی آب‌های آزاد برانید و خطر کنید. جستجو کنید، رویا بسازید و کشف کنید

"مارک تواین"

این جمله را خوب به یاد دارم. روز های اولی که پا به دانشگاه گذاشتم این جمله را استاد پای تخته نوشته بود

و حال همان استاد و همان جمله، اما دیگر روزهای پایانی دانشجویی و چه غم انگیز که آن زمان به آن جمله خندیدم و اکنون با خواندنش بغض میکنم و آن را با تک تک سلول های بدنم حس میکنم .

بگذارید برایتان بگویم کمی از آینه شدن و نگرستن به آنچه به عنوان آینه وجود درونمان نهفته است .

چه چیزی را میبینیم ؟ چقدر شبیه آن چیزی هستیم که باید می بودیم ؟

"مارک تواین" حرف از بیست سال میزند اما مقایسه یک سال هم کافیست تا در یابیم چقدر زود فرصتمان دیر می شود .

و اما ۱۶ آذر، روزی که فرصتی است برای پاک کردن آینه وجود هر دانشجو از هر آنچه او را از جایگاهش دور می کند .

حال با تو سخن می گویم.

اگر اولین روز دانشجوییت را سپری می کنی بدان ، آسانسوری که بتواند تو را به بالاترین طبقه موفقیت برساند از کار افتاده و تو ناگزیری که

راهروی موفقیت را پله پله بالا بروی

و اما اگر روز دانشجویی برایت روی غلتک تکرار افتاده ، بدان که موفقیت تکرار لجوجانه ی کارهای ساده است، پس تا وقت هست به هدفت فکر

کن و برای رسیدن به آن مسر باش.

و در پایان برایت ، ترم زندگی بی مشروط، لحظات همیشه پاس و معدل شادی ۲۰ را آرزومندم .سایه حذف از زندگی دور مانا باشید به لطف یزدان.

محدثه سرمدی

به سبک شهیدا

برشی از زندگی شهید احمد کاظمی



سرمای شدیدی خورده بود. احساس می‌کردم به زور روی پاهایش ایستاده است. من مسئول تدارکات لشکر بودم. با خودم گفتم: خوبه یک سوپ برای حاجی درست کنم تا بخوره حالش بهتر بشه.

همین کار را هم کردم. با چیزهایی که توی آشپزخانه داشتیم، یک سوپ ساده و مختصر درست کردم.

از حالت نگاهش معلوم بود خیلی ناراحت شده است. گفتم: چرا برای من سوپ درست کردی؟ گفتم: حاجی آخه شما مریضی، ناسلامتی فرماندهی لشکر هستی؛ شما که سرحال باشی، یعنی لشکر سرحاله!

گفتم: این حرفا چیه می‌زنی فاضل؟ من سؤالم اینه که چرا بین من و بقیه‌ی نیروهام فرق گذاشتی؟ توی این لشکر، هر کسی که مریض بشه، تو براش سوپ درست می‌کنی؟ گفتم: خوب نه حاجی!

گفتم: پس این سوپ رو بردار ببر؛ من همون غذایی رو می‌خورم که بقیه‌ی نیروها خوردن.

وقتی موذن جامعه برمی‌خیزد

مقام معظم رهبری در رابطه با روز دانشجو می‌فرمایند: (جنبش دانشجویی خصلت و خاصیتش در کشور ما لاقبل این جور است_شاید در خیلی از کشورهای دیگر هم باشد_که ضد استکباری، ضد سلطه، ضد دیکتاتوری و طرفدار عدالت است.)

۱۶ آذر ۱۳۳۲ تقریباً ۴ ماه بعد از کودتای ۲۸ مرداد در فضایی سراسر خفقان که رژیم پهلوی بعد کودتا ایجاد کرده بود، شکل گرفت.

اما شکل‌گیری این جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر مربوط به همان روز نمی‌شود بلکه اقدامات اولیه آن از چند روز قبل شروع شد.

در تاریخ ۲۴ آبان ماه ۱۳۳۲ اعلام شد که نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا از طرف آیزنهاور به ایران می‌آید. نیکسون در واقع به ایران می‌آمد تا نتیجه سرمایه‌گذاری ۲۱ میلیون دلاری را که سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) در راه کودتا و سرنگونی دولت مصدق هزینه کرده بود، از نزدیک مشاهده کند و نتایج تحولات اخیر را که به تعبیر آیزنهاور «پیروزی سیاسی امیدبخشی که در ایران نصیب قوای طرفدار تثبیت اوضاع و قوای آزادی شده است» ببیند. دانشجویان نیز با اعلام این خبر تصمیم گرفتند که نفرت خود را از رژیم پهلوی و همینطور دستگاه کودتا نشان بدهند.



دو روز قبل از این واقعه یعنی ۱۴ آذر ماه زاهدی تجدید رابطه با انگلستان را رسماً اعلام کرد. این موضوع بهانه لازم برای اعتراضات را فراهم کرد و به سفارش نهضت مقاومت ملی، دانشجویان فعال به سخنرانی در کلاسها پرداختند و ناآرامی محوطه دانشگاه تهران را فرا گرفت و صحنه‌هایی از اعتراضات دیده می‌شد که در نتیجه آن تعدادی از کسبه و دانشجویان دستگیر شدند. این اوضاع تا روز ۱۵ آذر ادامه داشت و تظاهرات به خارج از دانشگاه کشیده شد؛ رژیم پهلوی برای پیشگیری از هرگونه اقدام بعدی تصمیم به سرکوب اعتراضات گرفت.

صبح روز ۱۶ آذر اما، دانشگاه مثل همیشه نبود. رژیم شاه برای مسلط شدن به اوضاع و جلوگیری از درگیری‌ها هنگام سفر نیکسون به ایران، نیروهای نظامی خود را در سراسر دانشگاه مستقر کرد. دانشجویان نیز با مشاهده تجهیزات فوق‌العاده سربازان و اوضاع غیرعادی پیش بینی حوادثی را میکردند.

فضای دانشگاه به شدت آماده حوادث و درگیری بود. بعد از مدتی چندین دانشکده تعطیل اعلام شد و در ادامه سراسر دانشگاه به دستور رئیس دانشگاه تعطیل شد. در این بین نیروهای رژیم پهلوی به شدت رفت آمد دانشجویان را کنترل می کردند و حتی عده‌ای را نیز دستگیر کردند. آنها با حضور در یکی از کلاسهای دانشکده فنی قصد داشتند دو دانشجو را که ظاهراً از دانشجویان معترض به حضور نظامی‌ها بوده را دستگیر کنند. دستگیری دو دانشجو کلاس درس را به هم زده و دانشجویان دست به اعتراض زدند؛ دانشکده فنی به هم میریزد و نظامیان شروع به تیراندازی می‌کنند. عده‌ای از سربازان، دانشکده فنی را محاصره کردند تا کسی از آنجا فرار نکند. در آن هنگام تعدادی از سربازان با سر نیزه از در بزرگ دانشکده وارد شدند. اکثر دانشجویان به ناچار پا به فرار گذاشتند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان شعار کوتاهی از سوی یکی از دانشجویان سر داده شد که: «دست نظامیان از دانشگاه کوتاه».

شاید لحظه‌ای از سر دادن این شعار نگذشته بود که سربازان شروع به رگبار گلوله کردند و دانشجویان غافلگیر شدند. در همان لحظه عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند. بر اساس شواهد بین محوطه مرکزی دانشکده فنی و قسمت‌های جنوبی، سه پله وجود داشت و همین باعث شد که هنگام عقب‌نشینی، عده زیادی از دانشجویان روی پله‌ها بیفتند و نتوانند خود را نجات دهند.

همان ابتدا «مصطفی بزرگ‌نیا» به ضرب سه گلوله از پا در می‌آید. مهندس «مهدی شریعت‌رضوی» که ابتدا هدف قرار گرفته بود، به سختی مجروح شده که دوباره هدف گلوله قرار می‌گیرد. «احمد قندچی» حتی یک قدم هم به عقب برنداشت و در جای اولیه خود ایستاده بود. وی از گلوله باران اول مصون مانده بود که رگبار مسلسل سینه او را شکافت

فردای آن روز شاه، تیمسار مزینی را برای دلجویی به دانشگاه می‌فرستد تا خودش را از این گناه تبرئه کند. او با خانواده‌های شهدا ملاقات می‌کند و در دانشگاه به ظاهر از اساتید و روسا عذرخواهی می‌کند. دو روز بعد نیکسون به ایران آمد و در همان دانشگاه تهران دکترای افتخاری حقوق را دریافت کرد!

خون این سه شهید دانشجو جریان جدیدی از عدالت خواهی را به روی دانشجویان و دانشگاهیان باز کرد. شهید چمران در رابطه با حادثه ۱۶ آذر می گوید

«وقایع آن روز چنان در نظرم مجسم است که گویی همه را به چشم می بینم. صدای رگبار مسلسل در گوشم طنین می اندازد، سکوت موحش بعد از رگبار بدنم را می لرزاند، آه بلند و ناله جانگداز مجروحین را در میان این سکوت دردناک می شنوم. دانشکده فنی خون آلود را در آن روز و روزهای بعد به رأی العین می بینم...»

روایت دکتر شریعتی از روز ۱۶ آذر:



مصطفی بزرگ نیا

مهدی شریعت رضوی

احمد قندچی

« اگر اجباری که به زنده ماندن دارم نبود، خود را در برابر دانشگاه آتش می زدم، همان جایی که بیست و دو سال پیش، «آذر» مان، در آتش بیداد سوخت، او را در پیش پای «نیکسون» قربانی کردند! این سه یار دبستانی که هنوز مدرسه را ترک نگفته اند، هنوز از تحصیلشان فراغت نیافته اند، نخواستند - همچون دیگران - کوپن نانی بگیرند و از پشت میز دانشگاه، به پشت پاچال بازار بروند و سر در آخور خویش فرو برند. از آن سال، چندین دوره آمدند و کارشان را تمام کردند و رفتند، اما این سه تن ماندند تا هر که را می آید، بیاموزند، هر که را می رود، سفارش کنند. آنها هرگز نمیروند، همیشه خواهند ماند، آنها «شهید» ند. این «سه قطره خون» که بر چهره ی دانشگاه ما، همچنان تازه و گرم است. کاشکی می توانستم این سه آذر اهورائی را با تن خاکستر شده ام بیوشانم، تا در این سموم که می وزد، نفسرند! اما نه، باید زنده بمانم و این سه آتش را در سینه نگاه دارم.»





به عنوان دانشجو که وارد دانشگاه میشوی، از یه جایی به بعد احساس میکنی مسئولیت فقط طی کردن مسیر دانشگاه تا خوابگاه نیست، جایگاهت فقط صندلی ته کلاس نیست، اوج همکاریت جزوه نوشتن و کپی کردن اون نیست، خلاصه که احساس آماده بودن برای انجام کارهای بزرگتر بهت دست میده و اونجاست که باید قدماتو با تفکرت همراه کنی به سمت فعالیت های فرا درسی بری.

این جا دیگه انتخاب با خودته. بعضی ها به فکر اشتغال و کسب و کار می افتند و برخی کارهای تحقیقاتی رو استارت میزنند و شاید بعضی فعالیت در انجمن های تخصصی رو ترجیح میدند و حالا یه گروه از افراد هم وارد بسیج و تشکلات میشوند. که از فردای همان روز با نام خواهر بسیجی و برادران گشت ارشاد خطاب میشوند.

من خودم از آن دسته افراد بودم که حتی گذرم به بسیج نمی افتاد و فکر ورود به این نوع عرصه ی فعالیت تو کتم نمی رفت.

اما از اونجایی که یه رفیق پایه داشتیم و بعد از مدت ها فهمیدم فعالیت بسیجی داره تو رودروایی قرار گرفتم و الظاهر وارد بسیج شدم ...

اوایل ورودم به بسیج به خیلی چیزها نقد داشتیم ولی وقتی که کار را بر عهده خودم گذاشتند دیدم که همه چیز دست خودم نیست وقتی وارد کار اجرایی شدم تازه فهمیدم چقدر با شرایط ایده آل فاصله دارم. هر کاری برای اینکه به نتیجه برسد مقدمات می خواهد، کمک میخواهد، ابزار میخواهد، شرایط میخواهد، آن موقع این کشمکش ها، تقسیم مسئولیت ها، محدودیت امکانات و نقص ها و ضعف های فکری باعث فاصله گرفتن از شرایط مطلوب می شود. خوبی بسیج این بود که من و بقیه را با این واقعیت ها مواجه می کرد.

بدون اینکه متوجه بشوم در حال پاس کردن درس های مدیریتی بودم و با زیر و بم کار گروهی به خوبی آشنا می شدم.

آنجا فهمیدم باهوش بودن فقط به مسئله ریاضی حل کردن و نمره بیست گرفتن و خوب تست زدن نیست، تعاملات انسانی هم جزء هوش به حساب می‌آیند آدم باید بتواند با بقیه خوب تعامل کند.

من جایی را پیدا کردم که میتوانستم درست اشتباه کردن، کم اشتباه کردن را یاد بگیرم. گاهی خراب کنم و دوباره بسازم.

در زندگی گاهی اوقات بعضی کلیدهای کوچک، بعد ها نقش شاه کلید را بازی می‌کنند و بسیج با افرادی که آدم‌هایی از جنس خودم بودند، با کارهایی که هر کدام در نظرم ماکتی از کارهای آینده ام بودند مرا ساختند.

در پایان می‌خواهم بگویم تجربه کار اجرایی و تشکیلاتی در بسیج ثابت کرد که باید روی نقاط مشترک تمرکز داشت و از پافشاری بر اختلاف پرهیز کرد و محیط دانشگاه را به عنوان یک محیط زنده بنگریم نه فقط محیطی با چهار در و دیوار

به قول عزیزی که میگفت؛

بسیج به ذات خود ندارد هیچ عیبی

هر عیب که هست؛ از بسیجی بودن ماست

یا علی

بسیج معنی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای:

بسیج برای جوانان، شورآفرین؛
برای دوستان، امیدآفرین
و برای دشمنان، بیم‌آفرین است.



با سلام خدمت همه خوانندگان محترم
من نرگس رعنائی هستم دانشجوی رشته الهیات ورودی سال ۱۳۹۹
و قرار به مناسبت روز دانشجو مصاحبه ای رو انجام بدم با جناب آقای دکتر مجید مومنی مقدم دانشیار زیست شناسی
سلولی و مولکولی در دانشگاه حکیم سبزواری با محوریت تجربیات زندگی دانشجویی
به دنبال این گفت و گوی ارزشمند، از جناب آقای دکتر سپاس گزارم که محبت کردند اوقاتشان را برای ما اختصاص دادند.



**دکتر مجید مومنی مقدم دانشیار زیست شناسی سلولی
و مولکولی در دانشگاه حکیم سبزواری**

سلام وقت شما بخیر

لطفا اول از همه بیوگرافی مختصری در مورد خودتون توضیح بدید؟

من مجید مومنی مقدم هستم، در سال ۱۳۵۵ در شهر گرگان در استان گلستان متولد شدم.
رشته دانشگاهی من، از مقطع کارشناسی تا دوره ی دکترا گرایش های مختلف زیست شناسی بوده است به
این صورت که دوره کارشناسی را در رشته ی زیست شناسی دانشگاه فردوسی قبول شدم ، دوره کارشناسی
ارشد را در رشته ی میکروبیولوژی دانشگاه شهید بهشتی و دوره دکترا را در رشته زیست شناسی سلولی و
مولکولی دانشگاه فردوسی مشهد خواندم

دوران کودکی و نوجوانی شما چه طور بود ؟

در مورد دوران کودکی، باید بگم دوران خوبی داشتم و در واقع چون متولد گرگان بودم در طبیعت رشد کردم
از ویژگی های این شهر نزدیک بودن به جنگل و دریا و دشت هست با آب و هوای عالی در منطقه ی شمال
کشور و من هم به این خاطر به طبیعت علاقمند شدم و از همان کودکی به موجودات زنده مثل قارچ ها
و... علاقه من بودم و از آنها لذت می بردم . وضعیت تحصیلی ام خوب بود، فعالیت های ورزشی و طبیعت
گردی هم داشتم.

برای کنکور کارشناسی چقدر تلاش کردید ؟ آیا بار اول قبول شدید ؟

در مورد کنکور باید بگم من بار اول قبول نشدم و بعد از آن در سال ۱۳۷۴ به خدمت سربازی رفتم و بعد از
پایان این دوره ، فقط دو ماه تا کنکور فرصت داشتم . با این وجود شرکت کردم و همون طور که گفتم
در رشته زیست شناسی دانشگاه فردوسی در سال ۱۳۷۷ قبول شدم . بار اول بخاطر انتخاب رشته
ی نادرست که برای رشته های پزشکی داشتم ، قبول نشدم و مجبور شدم دوره سربازی را سپری کنم و
کنکور را برای بار دوم تجربه کنم . من برای پزشکی درس می خواندم ولی به زیست علاقه داشتم . در هر
صورت رتبه ی من در حد رشته های پزشکی نبود و این شد که زیست شناسی را انتخاب کردم .

هدف شما از تحصیل در رشته زیست شناسی چه بود؟ آیا هدف برای شما مشخص بود؟ چند درصد؟

وقتی در رشته ی زیست شناسی قبول شدم ، هدف اولیه ام این بود که درمورد جانوران مطالعه کنم ولی درمیانہ ی راه متوجه شدم به اسرار سلولی مولکولی وجانداران بیشتر علاقمند هستم . به همین دلیل در مقطع کارشناسی ارشد، رشته ی میکروبیولوژی را خواندم و بعد رشته زیست شناسی سلولی مولکولی را خواندم . اگر بخواهم به درصد بیان کنم که چقدر هدفم مشخص بود باید بگم در دوسال اول واضح نبود اما در سال سوم میدانستم که باید حتما ادامه تحصیل بدهم و خوشبختانه اساتید خیلی خوبی داشتم و در این زمینه به من کمک کردند.

زمینه ی ورودتون به بازار کار چه طور فراهم شد؟

در دوره ی کارشناسی ارشد که بودم به جای معلم ها تدریس میکردم و به حق تدریسی هم داشتم و در یکی دو تا از شرکت های دیگر در مسائل متفرقه کار میکردم بعد از ارشد وارد شرکتی شدم که به صورت اختصاصی پروتئین نو ترکیب قرار بود تولید کنند و من به آن ها در آن حوزه کمک کردم و بعد توانستم در پژوهشکده رویان مشغول به کار شوم و این بازار کارهایی بوده که من تجربه کردم و بعد از کار در پژوهشگاه رویان من برای گرفتن مدرک دکترا اقدام کردم. در کل بصورت اختصاصی کار کردم و دلیل راحت پذیرفته شدن من در این شرکت ها و پژوهشکده ها ، سابقه کارهای تحقیقاتی بود که داشتم و توانستم موفق شوم.

زیباترین و به یاد ماندنی ترین اتفاق دوران دانشجویی شما چه بوده؟

زیباترین و به یاد ماندنی ترین اتفاق دوران دانشجویی خودم را در هر دوره داشتن اساتید خوب می دونم . در دوره ی کارشناسی جناب آقای دکتر فرهنگ حداد، در مقطع کارشناسی ارشد جناب آقای دکتر سید مسعود حسینی و جناب آقای دکتر سید علی قریشی بودند که اساتید راهنمای بنده نیز بودند و در دوران دکترا هم جناب آقای دکتر احمد رضا بهرامی و خانم دکتر مریم مقدم متین

نقش اساتید تون در پیشرفت و هدایت مسیر شغلی و تحصیلی شما چطور بوده؟ و اصولاً رابطه موفق این دانشجو و استاد را چطور تعریف می کنید؟

نقش اساتید در پیشرفت و هدایت مسیر شغلی و تحصیلی و همچنین بر روی فعالیت ها و نگرش من صد درصد قطعی و کاملاً اثر بخش بوده است . چه اساتیدی که در دانشگاه داشتم و چه اساتیدی مثل دکتر حسین بهاروند که پدر سلولهای بنیادی در کشور هستند.



و رابطه موفق بین دانشجو و استاد را به این صورت تعریف می‌کنم که دانشجو و استاد باید صادقانه بتوانند با هم صحبت کنند چون محیط دانشگاه یک اداره نیست که رابطه رئیس و مرئوسی خواهیم برایش متصور شویم. طبیعتاً استاد از دانشجو انتظار دارد صحبت‌ها و ارائه‌هایش دانشجو گونه باشد. جوینده و یابنده باشد. دنبال مسائل برود و بتواند آنها را تحلیل کند و طبیعتاً استاد از دانشجویی که بخواهد منفعل باشد و فقط آخر ترم امتحان بدهد، چیز زیادی به خاطر نمی‌سپارد. دانشجویی خوب است که فعال باشد و با فعالیتش بتواند استاد را نیز به تحرکی وادار بکند. طبیعتاً استاد نیز وظیفه‌اش این است که مسائلی که فرا گرفته است را بدون هیچ خساستی در اختیار دانشجو بگذارد و تا آنجا که در توان دارد او را یاری کند تا در مسیر علمی که پا گذاشته است بتواند موفق عمل کند.

فعالیت شما در دانشگاه به چه صورت بود؟ آیا در انجمن‌ها و المپیادهای علمی شرکت می‌کردید؟ و یا اصلی فعالیت شما صرفاً درسی بود؟

فعالیت من در دانشگاه‌هایی که تحصیل کردم به این صورت بود که هیچ‌گونه فعالیت سیاسی نداشتم و عضو هیچ نهادی هم نبودم. ولی در المپیاد علمی دانشجویی زیست‌شناسی در سال ۱۳۸۱ شرکت کردم و موفق شدم مدال نقره را کسب کنم و جایزه خودم را هم از وزیر علوم آن زمان یعنی جناب آقای دکتر معین دریافت کردم.

اگر به زندگی دانشجویی برگردید چه چیزهایی را اصلاح می‌کنید؟

اگر به زندگی دانشجویی برگردم نظم بیشتری به مطالعات خودم می‌دهم. از اساتید بیشتر کمک می‌گیرم و حتماً زبان انگلیسی را به طور قوی تری در دوره‌ی کارشناسی پیگیری می‌کردم. چون هر چه جلوتر می‌رویم این زبان برای دانش زیست‌شناسی بیشتر مفید واقع می‌شود البته دانشجویان در هر رشته‌ای که هستند باید زبان علمی رشته خودشان را بتوانند پیدا کنند، ممکن است فرانسه، عربی و یا انگلیسی باشد. علاوه بر ما ایرانی‌ها تعداد زیادی از افراد، در دیگر جاهای دنیا هستند که کارهای علمی انجام می‌دهند و گزارشات خود را به صورت یک زبان مشخص نشر میدهند و به این دلیل که ما بتوانیم از آن‌ها استفاده کنیم باید مسلط به زبان علمی باشیم علاوه بر مواردی که گفتم سعی می‌کردم کتاب‌ها و منابع اصلی را بیشتر و با دقت بالاتر مطالعه کنم، برای یادگیری مهارت‌ها از ورک شاپ‌هایی که وجود دارد استفاده می‌کردم و در کل سعی می‌کردم دانشجوی خیلی خیلی بهتری باشم نه این که صرفاً نمره بیست بگیرم به معنی آن که درک بهتری از رشته خودم، مسائل و مشکلات درونش داشته باشم و همچنین می‌کوشیدم از دوران دانشجویی خودم لذت بیشتری ببرم.

به جای پرورش دادن افکار منفی و بهانه جویی کردن، از تک تک لحظاتی که با اساتید و دوستان در دانشگاه دارم لذت ببرم و برای خودم خاطره خیلی خوبی برای تمام دوران زندگیم بسازم.

الگوی شما در زندگی چه کسی بوده یا هست؟

الگوی من در زندگی برادران بزرگترم هستند. به عنوان افرادی که خیلی موفق بودند و به جامعه کمک کردند. انسان که شریف هستند و من همه ی موارد انسانی و حرفه ای که در حال حاضر مورد توجه قرار میدهم را توانستم از آنها فرا بگیرم.

رمز موفقیتی که الان دارید رو چی میدونید؟

اول باید شخص، با توجه به تلاش هایی که کرده است، پیش خودش و وجدانش، صادقانه تصمیم بگیرد که آیا موفق بوده یا نه؟

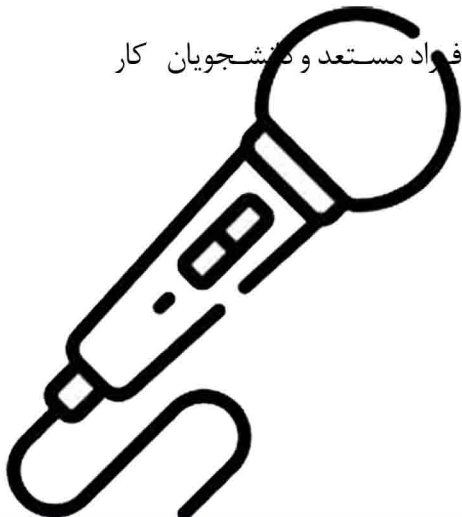
من در جاهایی از زندگی ام که موفق بودم، رمزش را، اول از همه حمایت دیگر افراد میدانم (حمایت والدین، حمایت برادران و خواهران، حمایت‌های ویژه همسر) در کنار حمایت‌ها، جاهایی احساس موفقیت کردم که وقت گذاشتم و زحمت کشیدم و تلاش کردم یعنی سعی کردم میانبرها را طی نکنم. میانبرهایی که بعضی اوقات شاید فکر کنیم که مسیرهای خوبی است اما در واقع این طور نیست.

جاهایی که زحمت بیشتری کشیدم و حمایت‌های بهتری را داشتم از جانب دیگران موفق تر بودم. حتی در حال حاضر که روی پایان نامه‌های دانشجویی کار میکنم، اگر دانشجو، متعهد باشد، این تعهدش به من کمک میکند تا در انجام پروژه‌ها موفق تر باشم پس بنابراین ما باید تلاش‌های خودمان، تلاش‌هایی که دیگران برای ما انجام می دهند، یا در کنارمان هستند و حمایت می کنند را کنار هم بگذاریم این قطعات موارد خیلی خیلی موثری است

از جایگاهی که الان دارید راضی هستید؟ و چیزی هست که خواسته باشید و هنوز بهش نرسیده باشید؟

از جایگاهی که در حال حاضر دارم از این جنبه که دانشجویان خیلی خوبی دارم و در دانشگاه مشغول به کار و فعالیت هستم، رضایت دارم ولی از این نظر که آنچه که می‌خواهم تا توانایی‌های خودم را بیشتر بروز بدهم فراهم نمیشود، راضی نیستم. یعنی یکسری از تعهداتی که از طرف کشور برای دانشمندان یا اساتید دانشگاه و حتی دانشگاه وجود دارد و باید به آن عمل شود ولی متأسفانه نمی‌شود، یک معضل آزاردهنده است که نارضایتی مرا به دنبال دارد.

اما از مابقی موارد که باعث شده من در یک سیستمی قرار بگیرم که با افراد مستعد و دانشجویان کار کنم و خوش بختانه با همکاری آنها به نتایجی هم برسم راضی هستم.



و سخن آخر تون برای خوانندگان شب شکن و دانشجویان

سخن آخرم برای دانشجویان این است که باید بدانید که در یک موقعیت زمانی خیلی خوب قرار دارید. در سنی قرار دارید که جوان هستید، با انرژی هستید و همه شما هم انسان های نیکی هستید و من تا به حال هر دانشجویی داشتم، افراد خوبی بودند.

صحبتی که با شما دارم این است که خودتان را مسئول بدانید در برابر کشورمان یا حتی در برابر خودتان. یک فرد شاید به فکر مهاجرت باشد، یا یک نفر قصد ماندن در کشور خودش را دارد. هر تصمیمی که شما با توجه به زوایای زندگی تان گرفتید به آن متعهد باشید و در نهایت یادتان باشد که ما ایرانی هستیم و چه برویم چه بمانیم باید بتوانیم به هم وطن های خودمان به دیگر افراد کمک کنیم پس در پایان توصیه میکنم، تلاش کنید تا با توکل بر خدا و حمایت های اطرافیان به بهترین سطح خودتان برسید و هیچ وقت خودتان را نبازید. همیشه مثبت فکر کنید و بدانید که اگر برای کاری زحمت بکشید قطعاً به نتیجه می رسید و جز موفق ترین انسانها خواهی بود.

پایان



خط طنز

لحظه ملکوتی آخر ترم

اهل دانشگاهم ...

روزگرم خوش نیست!

ژتونی دارم، خرده عقلی، سر سوزن شوقی!

استادانی دارم، بدتر از شمر و یزید!

دوستانی همه چون من مشروط!

و امتحانی که در این نزدیکیست.

سلام و تبریک خدمت همه ی دانشجویهای عزیز مخصوصا ترمک ها که اولین بار روز دانشجو رو تجربه میکنند امیدوارم با آموزش مجازی خیلی خوب انس گرفته باشند البته که میدونم بعضا روزی صدبار به همه چی ناسزا میگن حالا چرا؟ چون هر کی تو فامیل ازش میپرسیده هدفت از دانشگاه رفتن چی بوده؟ میگفته یه تفریح سالم داشته باشم! دو نفر آدم بینم! اما الان همه ی نقشه ها نقش بر آب شده و تو یه گروه ادد شدند و با کلی پروفایل گل و بلبل و طبیعت روبه روشن

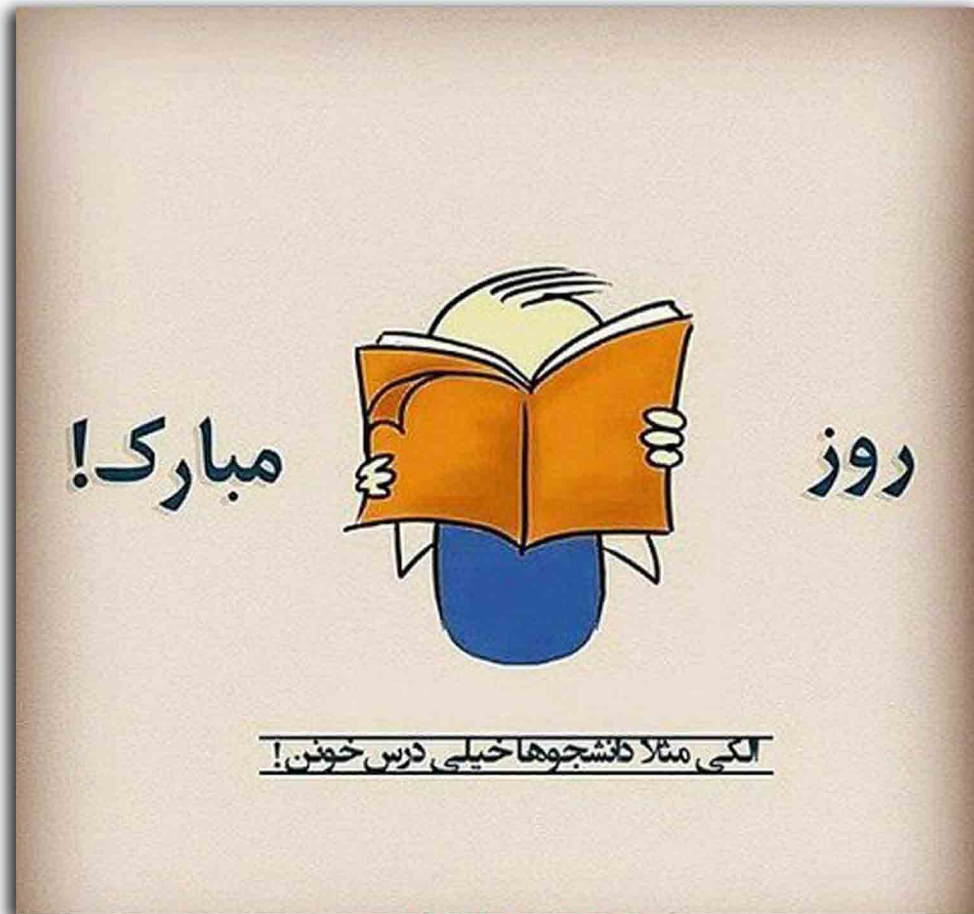
حالا اینا به کنار بعضیا از وضعیت کلاس های آنلاین که پشت سر همه خسته میشن وقتی گوشیشون هنگ میکنه حتی توانایی زدن به دیوار هم ندارن که دلشون خنک شه نهایت زورشون به این میرسه یه اخم کنند و خاموشش کنن بذارن توی کشو تا به کارای بدش فکر کنه....

یه نکته ای هم بگم درمورد ویدیو کال دوست عزیز دانشجوی گرمی

حواست باشه قبل از این که دوربین رو باز کنی و بخوای تصویر مبارکتو با همه به اشتراک بزاری بدون حتی زیبای خفته و زیباترین هم باشی ولی به زشت ترین حالت ممکن تبدیل میشی بی وجدان به حدی بد به نمایش میزازه که گاهی فقط خانم ها چون مقنعه دارند شناخته میشن ولی قیافشون شدیداً به اقایون شبیه میشه گذشته از اینا لباس مناسب بپوشید. اگر مقنعه و مانتو یا پیرهن را با زیرشلواری و شلواریک مامان دوز ست کردید، در طول کلاس از جاتون تگون نخورید. بعد از پایان ویدیو هم اتاق چت را ببندید تا استادو دانشجویان بیچاره شما را در حال خاراندن پاچه نبینند.

چیزی که استاد فکر می کنه:





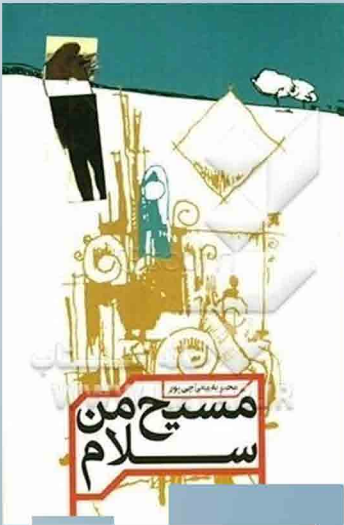
در انتها هم خلاصه ای از کلاسهای آنلاین بگم و شما رو با این موجود لاکچری تنها بزارم.....
یا صدا هست تصویر نیست، یا تصویر هست صدا نیست، یا هم صدا هست هم تصویر ولی به دلایلی مجبورین
بگین استاد صدا قطع وصل میشه دوستان صدا دارید؟! یا ما هستیم و بقیه موارد نیست چون نیم ساعت پیش
استاد کلاس رو بسته شما در خواب ناز به سر میبردید و در حال انتقال به صفحه اصلی هستید

و حال بار دیگر به لحظات پر از استرس آخر ترم نزدیک میشویم
وجودمان سراسر از دلهره پر شده است
امتحانات مجازی یا حضوری؟!
چشممان به صفحه گوشی و گروه دانشگاه در پی یک خبر.....
بالاخره حرف چه کسی درست است؟؟ حرف استادی که میگوید امتحانات حضوری است یا استادی که میگوید
امتحانات و حتی ترم بعد مجازی است؟!
الله اعلم

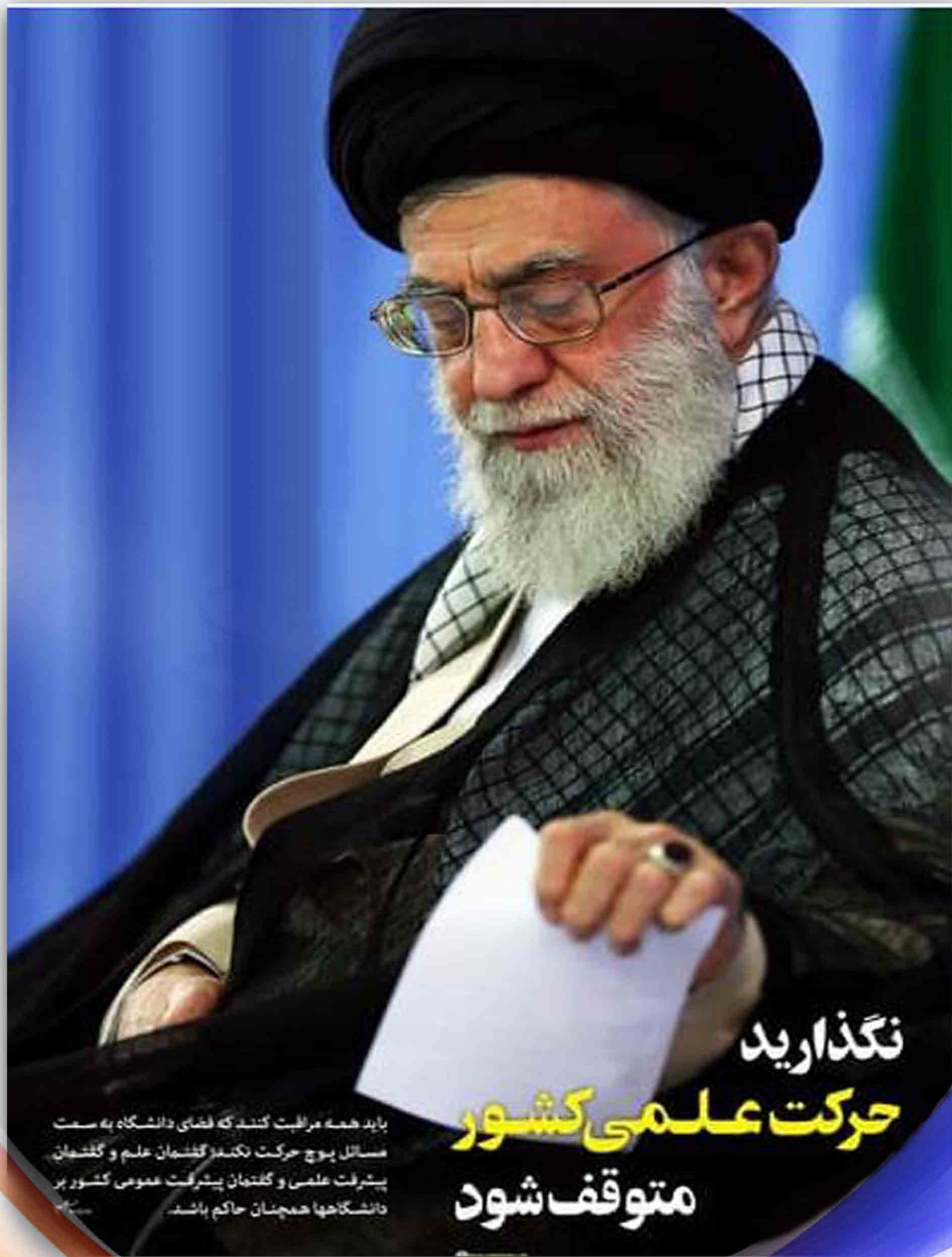
معرفی کتاب

معرفی کتاب (مسیح من سلام)

شیدا دانشجوی دکتراست. دوست او. رزالین برادری به نام رازمیک دارد که استاد تشریح شیدا است. او مسیحی است و مادر شیدا که با سختی او را بزرگ کرده است، با ازدواج آن دو مخالفت میکند. رازمیک علیرغم مسیحی بودن، به سنتها و ارزشهای دین اسلام احترام میگذارد، اما مادر باز مخالف ازدواج آنهاست، در حالی که آن دو سخت به هم علاقه دارند. دکتر رازمیک در کنفرانسی در دانشگاه، دانشجویان را دعوت به جنگ با دشمن بعثی میکند و با گفتن حسین (ع) تنهاست، مسیح تنهاست، آنها را برای خدمت به کشور فرا میخواند. دکتر رازمیک به جبهه میرود و مادر مخفیانه خانه و دانشگاه شیدا را عوض میکند. خانه و مادر زیر آوار میمانند و مادر فوت میکند. شیدا مدتی به دنبال رازمیک میگردد، اما اثری از او پیدا نمیکند. او بورسیه شده و برای تحصیل به هلند میرود و متخصص قلب میشود و به ایران برمیگردد. او سالهاست که به ایران بازگشته و هنوز به جستجوی او ادامه میدهد و او به اتفاق بچه های دانشگاه به موزه جنگ پاوه میرود و کوله جنگی رازمیک و نامه ای را که رازمیک به شیدا نوشته شده است، در موزه میبیند



نگذارید حرکت علمی کشور متوقف شود.



نگذارید
حرکت علمی کشور
متوقف شود

باید همه مراقبت کنند که فضای دانشگاه به سمت
مسائل بوج حرکت نکند گشتمان علم و گفتتمان
پیشرفت علمی و گفتتمان پیشرفت عمومی کشور بر
دانشگاهها همچنان حاکم باشد.